

حالا داکوتا چشم دارد و ما؟

نواخت های سازهای مختلف را از میان بلندگوهای مختلف به فرد خواهد داد. همچنین این صدای ها می توانند فرکانس های بالای صدا را به امواجی که توسط گوش ناشنویان قابل ردیابی است، تبدیل کنند. حالا دیگر می توان مرغ خیال را پرواز داد و تجسم کرد که هومر یا رودکی یا حتی همین بوچلی با صدای شیرینش مثل داکوتا چشم دیدن گرفته اند. یا تجسم کرد بتهوون را که در آن سالن تورنتو در صف اول نشسته و دارد سمفونی ناتمام را گوش می دهد و می شنودش. و آن فاجعه بی که رخ داد در آخرین کنسرتش، دیگر رخ نمی دهد.

خبری که اول از همه، آدمی را به یاد و فکر بتهوون می اندازد؛ آن نابغه همه دوران که یکی از هشت نابغه همه تاریخ بشری اش خوانده اند. در آن فهرست که هیچ نامی از قدرت خواهان و به قدرت رسیدگان نیست. اما چرا مرا به یاد مدرسه روشندان تهران انداخت. همان جایی که آخرین روزهای بهار سال ۱۳۸۴ آتش گرفت، ساختمان مخروبه و رهاشده و کلاس های متروک بچه های روشندان به کنار استودیو صدا و آرشیبی بی نظیر که نام دکتر خزائلی بر آن بود سوخت و از میان رفت. و این آرشیبی امید چند نسل بچه های روشندان تهران بود.

در آن روزها هم مانند امروز همه درگیر انتخابات ریاست جمهوری بودیم. اما مادر حسن در وبلاگش [مادر سپید] نوشت خدایا اگر حسن در مدرسه بود چه می شد، یعنی این سرنوشت همیشه و همواره ما. در همان حال که دیگران دارند سلول بنیادی از بندناف می گیرند تا داکوتاهای بی چشم نمانند، ما در این اندیشه که اگر بدتر می شد چه می شد.



مسعود بهنود

داکوتا کلارک دخترک عروسکی دو ساله مثل همه هم سن و سال های خود پاک و صورتی، روز سه شنبه همین هفته سرش را بلند کرد، مادر و پدرش او را با هزار چشم می پایبندند تا دخترک انگشت اشاره اش را به سمت پنجره گرفت و گفت شانه... و شانه یی که بر موهایش کشیده بودند آنجا. پدرش برگشت رو به دیوار تا کسی نبیند که بر او چه می گذرد و مادرش به زانو افتاد. معجزه رخ داده بود. داکوتای کور مادرزاد حالا می دید. خانواده کلارک اهل بلغاست هستند. دو هفته پیش به دنبال نامه نگاری هایی رهسپار چین شدند. اعتماد کردند به پزشکان چینی که گفته اند با تزریق یک سلول بنیادی از عقب جمجمه او می توانند داکوتا را بینا کنند. از هر جا پول تهیه کردند و نیمی از آن را قرض گرفتند و رفتند به چین. ۳۰ هزار پاوند خرج شان شده است. ولی عروسک حالا دیگر چشم دارد. موهای طلایی پشت سرش را زده اند.

دکتر بریت در تلویزیون خونسرد ظاهر شده بود و توضیح می داد که دو شب سلولی را که از بند نافش گرفته اند در فواصلی از محل رویش موها به سر داکوتا تزریق

بی طرفی شبکه اصلی برای بقای دموکراسی در محیط دیجیتال



جادی میرمیرانی

فرض کنید امروز عصر که در وبلاگستان مشغول گشت و گذار هستید، متوجه شوید برنامه اشتراک فایل شما دیگر کار نمی کند. به شرکت سرویس دهنده تلفن می زنید و جواب می شنوید ترافیک دریافت فایل از طریق برنامه هایی همچون تورنت که به کاربران اجازه اشتراک نقطه به نقطه فایل را می دهد، بسیار زیاد بوده و در نتیجه مسوولان شرکت تصمیم گرفته اند آن را قطع کنند. این حرف در دیدگاه تجاری و در دنیای فروشندهگان سرویس قابل دفاع است اما آیا در دنیای دیجیتال کسی حق دارد در این مورد که شما چه چیزی مصرف می کنید، تصمیم بگیرد؟ طرفداران مفهومی به نام «بی طرفی شبکه» جواب می دهند نه.

بنا به تعریف پذیرفته شده شبکه بی طرف به شبکه پرسرعتی می گویند که در مورد محتویات بسته ها و سایت ها محدودیتی قائل نشود و نسبت به نوع ابزاری که برای استفاده از شبکه به آن متصل می کنیم یا نوع ارتباط بی تفاوت باشد و بدون دلیل فنی، نوعی از ارتباط را مهم تر از نوعی دیگر تلقی نکند. این عبارت از سال ۲۰۰۰ وارد واژه نامه حقوق دیجیتال شد و هر سال برد بیشتری پیدا کرد تا جایی که در انتخابات اخیر امریکا به یکی از مباحث مورد جدال در بحث های اواما و مک کین تبدیل شده بود و با انتخاب اواما انتظار می رود امریکا هم مثل اروپا، امسال قوانینی را در دفاع از بی طرفی شبکه های کامپیوتری تصویب کند.

بدون شک از نظر فنی در یک شبکه کامپیوتری بعضی از اطلاعات باید نسبت به دیگر اطلاعات اولویت داشته باشند مثلاً دیر رسیدن یک ثانیه از صدا ناراحت کننده تر از دیر رسیدن یک نامه الکترونیکی است. در اینجا اولویت دادن به یک نوع از ارتباط، تنها و تنها به ارتقای کیفیت سرویس دهی مربوط می شود. در مقابل چیزی که در یک شبکه بی طرف تبلیغ می شود و دفاع از آن جزء برنامه های سال ۲۰۰۹ امریکا و اتحادیه اروپا است، نجات اینترنت از دست سودانگاری بیش از حد شرکت های تجاری است؛ شرکت هایی که در صورت باز بودن دست شان برای سود بیشتر بسته های اطلاعاتی را دستکاری خواهند کرد و بنا به منبع بسته، محتوای آن و مقصد نهایی اولویت های متفاوتی برای آن قائل خواهند شد.

طرفداران بی طرفی شبکه به دنبال تصویب قانون هایی هستند که تضمین کند شرکت های بزرگ بدون مجوز دولتی در نقش دروازه بانان اینترنت ظاهر نمی شوند و سر خود هیچ داده یی را بازرسی، یا فیلتر نمی کنند. آنها معتقد هستند بدون چنین قوانینی دموکراسی موجود در اینترنت از بین خواهد رفت. به گفته وین سرف پدر پروتکل اینترنت و معاون ارشد گوگل در بررسی های آینده نگر «اینترنت بدون دروازه بان طراحی شده و اجازه دادن به شرکت های ارائه کننده پهنای باند برای کنترل آنچه مردم می بینند یا در دنیای دیجیتال انجام می دهند، به شکلی ریشه یی مفاهیم بنیادینی که باعث موفقیت آن شده اند را از بین خواهد برد.»

زمین زنده

درخت من، همزاد من

حمید میرزاده

هفت میلیارد بیشتر درخت داشت و شاید با بسیاری از مشکلات امروز روبه رو نبود. اما حالا هم دیر نشده. مهم نیست که ما همزاد درخت داریم یا نه. هنوز هم می توان برای خود درختی داشت، درختی کاشت. روزهای آخر سال را برای درختکاری از دست ندهید.

شاد کرده است. معلوم نیست بعد از زلزله، چند نفر از آن کودکان هنوز زنده هستند اما قدر مسلم، اگر هم دیگر در این جهان زندگی نمی کنند، نخل همزادشان برای بازماندگان تداعی حضورشان در بزم را زنده می کند. چه خوب بود اگر این رسم همیشه دنبال می شد، اگر هر کس درخت همزادی داشت. در آن صورت، دست کم زمین

به پایان سال نزدیک می شویم. به آغاز بهار. آنها که به طبیعت علاقه دارند، در روزهای پایانی اسفند، علاوه بر خانه تکانی، خرید و... یک وظیفه دیگر برای خود قائلند؛ درختکاری.

هر سال با شروع بهار، طبیعت درختان جدیدی به خود می بیند که توسط علاقه مندان به او اهدا شده است. قدیم ترها رسم جالبی بود؛ در بهار زندگی هر فرد، یک درخت به زمین اهدا می شد یعنی هر نوزادی که به دنیا می آمد، والدینش به شکرانه قدم نورسیده یک درخت به طبیعت هدیه می کردند تا هم یادمانی باشد از هر انسانی که پا در زمین گذاشت و هم ادای دینی باشد به طبیعت که آنها را در پناه خود حفظ می کند.

هر چند امروز، شهرنشینی کمتر اجازه عمل کردن به این رسم را می دهد اما هنوز هم شهرهایی وجود دارند که شهروندان به این رسم پایبند هستند. خداوند تمام جان باختگان زلزله بزم را رحمت کند. در همین شهر بزم به تعداد آدم ها درخت نخل وجود دارد و هر نخل یادمان کودکی است که روزگاری با تولد خود دل خانواده اش را

